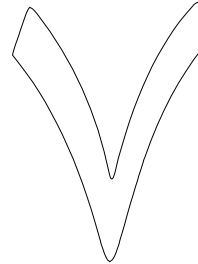


تحوالات و ساختار منطقه خاورمیانه



محمد رضا حاتمی*

* محمد رضا حاتمی عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور می باشد.

hatami5@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۳/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۰

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۲۳۷-۲۰۳.

چکیده

در این مقاله، مهم‌ترین کشورهای تأثیرگذار در منطقه خاورمیانه، به‌ویژه ترکیه، عربستان سعودی، ایران، سوریه، اردن و مصر مورد بررسی قرار می‌گیرند. به‌ویژه اینکه حوادث و حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر موجب ایجاد فرصت‌ها و تهدیدهایی در این منطقه شد که نظر تمامی صاحب‌نظران و تحلیلگران را به‌خود جلب کرد. در این مقاله همچنین به روش‌ها و تاکتیک‌هایی که کشورهای مذکور در جهت هماهنگی و همراهی با تغییر و تحولات سریع و بعضاً عمیق این منطقه، در پیش گرفتند نیز پرداخته خواهد شد. ساختار خاورمیانه، ساختاری متغیر است، بنابراین کشورها و دولت‌هایی قادر خواهند بود در این ساختار به ایفای نقش پردازند و تأثیرگذار باشند که روش‌ها و تاکتیک‌هایی که در قبال این منطقه برمی‌گزینند، متناسب با ساختار متغیر خاورمیانه باشد و بنابراین در این نوشتار ابتدا جهت‌گیری‌های دولت‌های مذکور در تاریخ پرتکاپو و دینامیکی خاورمیانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس تلاش می‌شود تا نگاهی هر چند گذرا به مراحل مختلف تغییر و تحولات این منطقه تا بعد از حوادث یازده سپتامبر و اشغال عراق توسط امریکا انداخته شود. در نهایت به دیدگاه‌ها، نقطه نظرات و سیاست‌های کشورهایایی که بر سر چگونگی ساختار و نظام جدید منطقه‌ای با همدیگر در رقابت هستند اشاره خواهد شد. بنابراین توجه به این نکته ضروری است که مبنای زمانی بررسی و مطالعه تا مقطع زمانی اشغال عراق توسط امریکا خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: خاورمیانه، تحولات ساختاری، موازنه قوا، صالح خاورمیانه و جنبش‌های مردمی

مقدمه

برخی تغییر و تحولات منطقه‌ای ممکن است هم از شدت برخوردار باشند و هم به سرعت حادث شوند، اما در درون ساختار موجود به وقوع بپیوندند. ولی گاهی شدت تغییر و تحولات منطقه‌ای چندان زیاد و تأثیرگذار است که به صورت کلی موجب فروپاشی ساختار و موازنه قوای موجود خواهد شد. از این منظر باید گفت: خاورمیانه به‌عنوان یک نظام و ساختار منطقه‌ای در حال فروپاشی است و بنیان‌ها و موازنه قوایی که در مقطع زمانی اواخر دهه هفتاد در این منطقه بروز و ظهور پیدا کرد و سپس در دوران جنگ سرد تا حد زیادی تعدیل شد، اکنون کارایی خود را از دست داده‌اند. نظام و موازنه قوای بروز و ظهور یافته در اواخر دهه هفتاد، از ویژگی‌ها و خصوصیات برخوردار بود که عبارتند از:

■ در دهه هفتاد، اسرائیل با اردن و مصر در صلح به سر می‌برد، در مورد مصر پایبندی به ادامه روند صلح و قرارداد کمپ دیوید حتی به یکی از اولویت‌های سیاست خارجی این کشور در زمان حسنی مبارک تبدیل شد و مصر به صراحت اعلام کرد که به روابط با اسرائیل ادامه خواهد داد و پیمان کمپ دیدید هم لغو نخواهد شد (al-Ghazali, 2002). در این زمان نوعی صلح اعلام نشده هم بین اسرائیل و سوریه برپا شده بود و در نتیجه هیچ‌یک از کشورهای همسایه که به‌عنوان جبهه مقدم مبارزه علیه اسرائیل و رژیم صهیونیستی شناخته می‌شدند، به صورت مستقیم در جنگ با این رژیم نبودند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۸۲ از لبنان با تجاوز اسرائیل به این کشور و تصرف بیروت و کشتار فراوان مردم بیگناه اخراج شد و در پی آن، معاهده اوسلو در سال ۱۹۹۳ چندان نقش اساسی ایفا نکرد و به حاشیه رفت.

■ امریکا در دهه هشتاد به عراق به‌عنوان کشوری نگاه می‌کرد که قادر است موازنه قوا را با ایران انقلابی برقرار کند. بنابراین دشمنی ایالات متحده امریکا با انقلاب اسلامی ایران و دستاوردهای آن و برقراری حفظ موازنه قوا با ایران، موجب تقویت و حمایت‌های مالی و تسلیحاتی بی‌حد و حصر امریکا از عراق شد. نگاه به عراق به‌عنوان سد و مانع نیروهای ایرانی از سوی امریکا همچنان ادامه یافت تا اینکه پس از پایان جنگ ایران و عراق، رژیم صدام، حمله به کویت را در دستور کار خود قرار داد و این کشور را به‌عنوان یکی از استان‌های عراق به اشغال خود درآورد. از این مرحله به بعد تا آزادسازی کویت توسط نیروهای امریکایی و اعمال تحریم‌های سنگین بر علیه رژیم بعثی در عراق، امریکا تلاش می‌کرد تا رژیم حاکم بر بغداد را به زانو درآورد اما تا اینجا از به‌کارگیری نیروی نظامی و قوه قهریه برای دستیابی به این هدف اجتناب می‌کرد تا اینکه بعد از پایان آزادسازی کویت این فرصت فراهم شد.

از سوی دیگر، عربستان سعودی در آن زمان و تا این مرحله از ساختار منطقه‌ای حاکم بر خاورمیانه راضی و خشنود بود و برای تقویت آن هزینه‌های زیادی هم متحمل شد. در این راستا امریکا تلاش فراوانی کرد و طرح و برنامه‌های مهمی را در دستور کار قرار داد تا بتواند جایگاه سیاسی خود را بیش از پیش در این منطقه مستحکم سازد. مهم‌ترین این اقدامات عبارت بودند از:

۱. تلاش برای ایفای نقش به‌عنوان میانجی و واسطه مؤثر در پیمان صلح میان مصر و اسرائیل در اواخر دهه هفتاد.

۲. تلاش برای معرفی خود به‌عنوان مهندس سیاست حمایت از عراق در مقابل ایران انقلابی دهه هشتاد (در آغاز) و سپس مهار عراق.

۳. تلاش برای معرفی خود به‌عنوان پرچمدار و سردمدار جنگ ائتلاف کشورهای عربی و بین‌المللی برای آزادسازی کویت از اشغال عراق. علاوه بر این، امریکا تلاش می‌کرد تا روند صلح در کنفرانس مادرید را نیز رهبری کند.

امروزه شاهدیم که ساختار و نظام منطقه‌ای خاورمیانه فروریخته است. همچنین تقریباً کل منطقه خاورمیانه عربی دچار سونامی جنبش‌های مردمی بر علیه ساختارهای سیاسی موجود شده است، اکنون دیگر عراق به‌عنوان یک کشور قوی

(از نظر نظامی) و دارای حاکمیت یک دست در این ساختار شناخته نمی‌شود و تغییر و تحولات داخلی این کشور به دنبال حمله امریکا به آن، منجر به تغییر و تحولات ژئوپلیتیک در منطقه شد.

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی اکنون به یکی از بازیگران اصلی در قلب خاورمیانه تبدیل شده است. ایران با اتخاذ مواضع و سیاست‌های حکیمانه، پس از گذراندن جنگ خونین هشت ساله با عراق و شکست کامل عراق در دستیابی به اهدافی که برای آنها این نزاع خونبار را آغاز کرده بود و حمایت از ائتلاف بین‌المللی برای آزادسازی کویت و حمایت از گروه‌های مؤثر و تأثیرگذار مقاومت در لبنان و فلسطین و بهره‌برداری از فرصت‌هایی که حمله امریکا به عراق فراهم آورد، امروزه به یک قدرت بی‌چون و چرای منطقه‌ای و تأثیرگذار در تمامی تغییر و تحولات خاورمیانه تبدیل شده است.

فروپاشی عراق موجب شد تا ترکیه نسبت به موضوع اکراد اهتمام و توجه دوچندانی نشان دهد و تلاش‌های فراوانی کرد تا بر سر این موضوع مهم با دو کشور سوریه و ایران به تفاهم دست یابد. علاوه بر این، «حزب عدالت و توسعه» توجه و اهتمام روزافزونی نسبت به خاورمیانه و تغییر و تحولات آن از خود نشان داده است.

از دیگر سو، عربستان سعودی که از نظر تاریخی همواره سعی داشت خود را به‌عنوان یک عامل مهم و تأثیرگذار در پشت صحنه خاورمیانه معرفی کند، اکنون مجبور شده در موضوعات و مسائل منطقه خاورمیانه به‌صورت مستقیم و شفاف مداخله کرده و از نفوذ خود بر کشورهای حاشیه خلیج فارس و اردن و مصر در این زمینه بهره‌برداری کند. همچنین این کشور تلاش می‌کند تا از طریق حمایت و کمک‌های سنگین مالی به گروه‌ها و طرف‌های هم‌پیمان و دوست خود در لبنان و فلسطین و عراق، بتواند زمینه را برای مجموعه‌ای از ابتکارات و میانجی‌گری‌های منطقه‌ای فراهم آورد.

سوریه بعد از واقعه ترور رفیق حریری، نخست وزیر لبنان، مجبور به خروج از این کشور شد، نفوذ خود در لبنان را تا حد زیادی از دست داد و با فشارهای شدیدی از سوی امریکا و عربستان سعودی و شورای امنیت سازمان ملل متحد در

این زمینه مواجه شد.

در مورد منازعه فلسطین و اسرائیل، طرف فلسطینی دچار اختلافات شدیدی شده است و اردوگاه آنان به دو بخش متخاصم تبدیل شده است. بخشی از آن تحت عنوان حکومت خودگردان فلسطین به ریاست محمود عباس بر کناره غربی حاکمیت دارد و مورد حمایت امریکا و کشورهای غربی است و در مذاکرات بدون نتیجه صلح به رهبری امریکا شرکت می‌کند، اما بخش دوم، یعنی حماس که بر غزه حاکمیت دارد، تاکنون از اعتراف به اسرائیل سر باز زده است و بر مقاومت جهت دستیابی به حقوق فلسطینی‌ها پای می‌فشارد. البته اکنون به نظر می‌رسد که حکومت خودگردان به ریاست محمود عباس با جنبش حماس بر سر تشکیل یک حکومت وحدت ملی به توافقات اولیه دست یافته‌اند که بدون تردید سقوط رژیم مبارک در مصر که مهم‌ترین عامل در اجرای سیاست‌های امریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه و به‌ویژه محاصره غزه محسوب می‌شد در این زمینه بسیار تأثیرگذار بوده است.

بنابراین سؤال اساسی مطرح در این مقاله این است که بعد از تغییر و تحولات وسیعی که در منطقه خاورمیانه بعد از حادثه یازده سپتامبر و اشغال عراق توسط امریکا اتفاق افتاد، مختصات و ویژگی‌های ساختار و نظام جدید منطقه‌ای چگونه است و مهم‌ترین کشورهای تأثیرگذار در منطقه در شرایط جدید چه روش‌ها و تاکتیک‌هایی را برای هماهنگی و همراهی با تغییر و تحولات سریع و عمیق برگزیده‌اند؟ فرضیه مطرح شده نیز عبارت است از: ساختار و نظام منطقه‌ای خاورمیانه با حادثه یازده سپتامبر و تغییر و تحولات سریع و عمیق بعد از آن و به‌ویژه اشغال عراق به کلی دگرگون و شکل جدیدی به خود گرفته است و بنیان‌ها و موازنه قوای جدیدی شکل گرفته است. در ساختار جدید امریکا بدون تردید میزان اثرگذاری خود را نسبت به گذشته (و به‌ویژه از اواخر دهه هفتاد تا حادثه یازده سپتامبر) از دست داده است و برخی کشورها از گردونه بازیگران اساسی منطقه خارج شده‌اند (مانند عراق که دیگر به‌عنوان یک کشور قوی و تأثیرگذار مطرح نیست، بلکه به عرصه‌ای برای تنش‌ها و درگیری‌های داخلی و خارجی تبدیل شده است) و کشورهای جدیدی به این گردونه اضافه شده‌اند، مانند ترکیه (که در

ساختار جدید به کشوری تأثیرگذار در این عرصه تبدیل و به نظر می‌رسد این حضور و تأثیرگذاری بیش از پیش افزایش یابد). چنان‌که عربستان سعودی جایگاهی را که از اواخر دهه هفتاد و تا قبل از حادثه یازده سپتامبر کسب کرده بود از دست داده است و برعکس جمهوری اسلامی ایران به دلایل متعدد به قدرت بلامنازع منطقه‌ای تبدیل شده است.

در این میان، روابط و مناسبات میان شش کشور مهم و تأثیرگذار این منطقه یعنی ایران، ترکیه، عربستان سعودی، اردن، سوریه و مصر نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت. بدون تردید هر گونه تحقیق و تحلیلی که پیرامون تغییر و تحولات منطقه خاورمیانه و تأثیرات آن بر ساختار منطقه‌ای انجام می‌گیرد، لاجرم باید سیاست‌های رژیم صهیونیستی و آمریکا را به‌عنوان دو کشوری که یکی کانون بحران است و دیگری در حمایت از آن یکی در پی تامین منافع اساسی خود است مد نظر قرار دهد. البته نمی‌توان از نقش تأثیرگذار کشورهایمانند روسیه و اتحادیه اروپا یا چین و هند غافل شد. تمرکز اصلی این بحث بر روی مثلث ایران - ترکیه - کشورهای عربی خواهد بود.

۱. خاورمیانه در حال تغییر

۱-۱. زمینه‌ها

سقوط حاکمیت امپراتوری عثمان در قرن ۱۸ موجب شد تا منطقه خاورمیانه به مجموعه‌ای از کشورهای ضعیف و تحت سیطره قدرت‌های بزرگ بین‌المللی تبدیل شود. اصطلاح «خاورمیانه» برای اولین بار در اوایل قرن بیستم و در ادبیات دیپلماتیک به منطقه‌ای اطلاق شد که از شرق دریای مدیترانه تا هند را در بر می‌گیرد. در آن زمان قدرت‌های بزرگ موفق شدند بخش‌های عمده‌ای از دو قاره آسیا و آفریقا را در میان خود تقسیم کنند و تلاش کردند تا نفوذ و سیطره خود را تا امپراتوری عثمانی و سرزمین‌های فارس و افغانستان گسترش دهند. ادوارد سعید یکی از متفکرانی است که با انتشار کتاب «شرق‌شناسی» سعی داشت فرضیات و مطالعات غرب محور پیرامون خاورمیانه را به چالش بکشد. او درصدد است که نشان دهد پژوهشگری غرب در مورد این منطقه با انگیزه‌های سیاسی همراه است و

با جاه‌طلبی‌های سیاسی و اقتصادی استعمار و امپریالیسم پیوند دارد (سعید، ۱۳۷۷).

سرانجام با آغاز افول امپراتوری عثمانی و همراه با شروع جنگ اول جهانی به تدریج، خاورمیانه معاصر از بقایای قراردادهای و معاهداتی که بعد از جنگ جهانی اول شکل گرفته بود، سر برآورد. بریتانیا و فرانسه مناطق نفوذ خود در خاورمیانه را تقسیم کردند. دولت‌های تازه تأسیس مانند عراق، اردن و فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار گرفتند و دو کشور سوریه و لبنان تازه تأسیس هم تحت قیمومیت فرانسه درآمدند و مصر نیز همچنان تحت سیطره بریتانیا باقی ماند.

۱-۱-۱. ویژگی‌های خاورمیانه در دوران بعد از سقوط امپراتوری عثمانی

ترکیه بعد از قرن‌ها ارتباط و همبستگی با کشورهای عربی از آنها جدا شد و در حقیقت منطقه «خاورمیانه عربی» متولد شد. منطقه‌ای که از ویژگی‌ها و مشکلات و معضلات خاص خود برخوردار بود. این ویژگی‌ها و مشکلات کاملاً با ویژگی‌ها و مسائل دو کشور ایران و ترکیه متفاوت بود.

موضوع «هویت عربی» در این دوران مطرح شد که با انقلاب اعراب در سال ۱۹۱۶ ارتباط مختصری برقرار کرد. انقلابی که در جریان آن مرزهای تحمیل شده از سوی قدرت‌های غربی اشغالگر بر جهان عرب پذیرفته نشد و اعراب تلاش کردند تا در کنار ایران و ترکیه، یک دولت عربی متحد را برپا سازند تا بدین وسیله بتوانند در قبال سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» اروپایی‌ها تا حدی مقاومت کنند. بدین ترتیب، تنش و درگیری در این منطقه به واسطه تلاش اعراب برای ایجاد یک دولت متحد عربی از یک سو و واقعیت‌های موجود که مبتنی بر سیاست‌های کشورهای غربی در جهت ایجاد و تقویت کشورهای کوچک عربی شکل گرفته بود از سوی دیگر، به اضافه بروز و ظهور مشکل اساسی قضیه فلسطین، همچنان باقی ماند.

اگر گفته شود که منطقه خاورمیانه در این مرحله فاقد ساختاری بود که ارتباط بین دولت‌ها و کشورهای آن را برقرار سازد، سخنی به گزافه گفته نشده است. در حالی که در این مقطع قدرت‌های سلطه‌گر، سیاست خارجی کشورهای عربی را هدایت می‌کردند، ایران و ترکیه در حال تقویت حاکمیت ملی خود بودند. بدیهی

است، مناسبات و قواعد حاکم بر این منطقه در این مقطع زمانی و تا دوره‌های بعد هم به واسطه ضعف مشروعیت رژیم‌های خاورمیانه‌ای و تکیه ناگزیر به حمایت قدرت‌های بزرگ و دولت‌های خارجی، موجب شد تا دخالت گسترده کشورهای بیگانه در این منطقه همچنان ادامه پیدا کند. این در حالی است که گرایش‌ها و تمایلات مردمی و ملی به سوی هویت‌های سیاسی مانند قومیت عربی و قومیت گرای اسلامی متمایل شده بود.

۲-۱-۱. استقلال، نفت و اسرائیل

به دلایل متعدد دهه چهل قرن بیستم، به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. جنگ جهانی دوم موجب تضعیف قدرت‌های اروپای غربی شد و موجب شد تا دو کشور فرانسه و بریتانیا توانایی خود را در جهت حفظ و استمرار نفوذ استعماری در منطقه خاورمیانه از دست داده و بستر مناسبی برای ظهور ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان دو قطب حاکم بر نظم جهانی در این منطقه فراهم شود. پایان استعمار اروپایی در این منطقه با اعطای استقلال به جهان عرب ترجمه شد، گرچه طبقه نخبه‌ای که وارث این استقلال بودند، همچنان روابط مستحکم خود را ارباب‌های سابق اروپایی خود حفظ کردند. اکتشاف نفت و اثبات اهمیت استراتژیک آن در جریان جنگ جهانی دوم، تأثیر مستقیم و فوری بر کشورهای نفتی از خود برجای گذاشت.

امریکا بر اساس همین واقعیت، عربستان سعودی را به هم‌پیمان استراتژیک خود در منطقه تبدیل کرد. در حالی که بریتانیا از کشورهای کوچکی حمایت می‌کرد که در شکل‌گیری آنها در ساحل غربی خلیج فارس نقش بسزایی ایفا کرده بود و از ذخایر عظیمی نفتی برخوردار بودند. از سوی دیگر، قدرت‌های غربی اهتمام و توجه روزافزونی نسبت به ایران نفتی از خود بروز دادند که با فشار بر ایران به منظور اختصاص بخش عمده‌ای از صنعت نفت ایران به شرکت «بریتیش پترولیوم» انگلیسی، شکل واقعی به خود گرفت و به دنبال آن، کودتای امریکایی سال ۱۹۵۳ در ایران اتفاق افتاد که منجر به سقوط حکومت دکتر محمد مصدق، نخست وزیر ایران (که صنعت نفت را در ایران ملی کرد) شد و به جای آن شاه مجدداً در

رأس قدرت قرار گرفت که هم پیمان واشنگتن تلقی می‌شد.

اما ترکیه بعد از جنگ جهانی دوم به غرب گرایش پیدا کرد و به پیمان آتلانتیک شمالی ملحق شد و در واقع بیش از پیش از صحنه سیاسی خاورمیانه دور شد. بعد از جنگ، نفوذ غرب در ترکیه، ایران و کشورهای عربی می‌توانست به برپایی یک ساختار امنیتی منطقه‌ای تحت سیطره غرب بینجامد. همین سیاست را امریکا از اواسط دهه پنجاه به بعد در خاورمیانه پیگیری می‌کرد که در نهایت منجر به انعقاد پیمان بغداد شد. پیمانی که ترکیه، ایران، عراق و بعضی از کشورهای عربی را در زیر یک سقف و در چارچوب هم‌پیمانی با غرب بر ضد گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در منطقه گرد هم آورد.

البته درگیری و تنش بر سر موضوع حضور دولت نامشروع اسرائیل در منطقه، منجر به یک سلسله حوادث شد که در نهایت منجر به رهایی برخی از کشورهای عربی از سیطره و نفوذ کشورهای غربی گردید. شکست فضاخت‌بار رژیم‌های عربی در مقابل ارتش رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، تأثیر نامطلوبی بر افکار عمومی جهان عرب برجای گذاشت و در حقیقت این شکست ضربه‌ای اساسی به مشروعیت رژیم‌های حاکم طرفدار غرب در جهان عرب وارد کرد. از سوی دیگر این شکست موجب شد تا مطالبات مردمی برای اقدام نظامی بر علیه دولت عبری در منطقه افزایش یافته و موجب احیای مجدد ملی‌گرایی عربی شود.

۳-۱-۱. مصر و تلاش برای ایجاد وحدت

در دوران جمال عبدالناصر، مصر با حمایت اتحاد جماهیر شوروی تلاش کرد تا با گسترش نفوذ غرب در منطقه به رقابت برخیزد. این امر مرهون مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و شرایطی بود که عبارتند از:

شخصیت کاریزماتیک جمال عبدالناصر و تفکر ملی‌گرایی عربی (Ajami, 1979: 368) به دلیل اینکه در بطن خود دشمنی با اسرائیل و استعمار غربی را پرورش داده بود، در میان افکار عمومی جهان عرب از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شده بود. علاوه بر این، مصر در آن زمان به واسطه تعداد جمعیت و قدرت اقتصادی و نقش رسانه‌ای و فرهنگی در جهان غرب، از جایگاه منحصر به فردی برخوردار شده بود.

مصر در این دوران در جهت ایجاد همکاری و وحدت در میان کشورهای عربی تلاش وافری می‌کرد و در این راستا اقدام به بازسازی و آماده‌سازی نیروهای نظامی‌اش برای بازگشت به میدان جنگ با اسرائیل نمود. پیروزی و موفقیت مصر در جریان ملی کردن کانال سوئز و مقاومت در مقابل حمله کشورهای سه‌گانه (بریتانیا، فرانسه و اسرائیل) در سال ۱۹۵۶ نه تنها موجب تضعیف جمال عبدالناصر نشد (که یکی از اهداف کشورهای سه‌گانه محسوب می‌شد)، بلکه موجب شد تا شخصیت جمال عبدالناصر در منطقه، در جایگاه اول قرار گرفته و حتی به‌عنوان یک شخصیت جهانی جلوه‌گر شود.

تلاش‌های جمال عبدالناصر در جهت دستیابی به رهبری جهان عرب، نتایج درازمدتی از خود برجای گذاشت و موجب سقوط حکومت‌های طرفدار غرب در کشورهای سوریه، عراق، یمن و لیبی شد و اگر دخالت کشورهای غربی نبود، ممکن بود همین تجربه در کشورهای اردن و لبنان نیز تکرار شود. جنبش جمال عبدالناصر موجب شد تا تفکر ملی‌گرایی عربی که با غرب دشمنی داشت، در میان افکار عمومی جهان عرب از جایگاه برجسته‌ای برخوردار شود، مضافاً بر اینکه این جنبش موجب گسترش نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در منطقه خاورمیانه نیز شد و از سوی دیگر موجب تقویت و استحکام رهبری عبدالناصر به‌عنوان بنیانگذار اتحاد اعراب و اقدامات مشترک عربی شد. اما طولی نکشید که آرزوها و اهداف جمال عبدالناصر با موانع متعددی روبرو شد و از آغاز دهه شصت، علائم و آثار برنامه‌های منطقه‌ای عبدالناصر بر اقتصاد مصر نمایان گردید.

دخالت مصر در یمن هزینه‌های فراوانی را بر اقتصاد مصر تحمیل کرد و هیچ نتیجه‌ای هم در بر نداشت. طبقه حاکم در سوریه و عراق هم حمایت خود را از آنچه آن را «سیطره مصر» می‌نامیدند، دریغ داشتند (Elshoubakh, 2008).

در همین راستا آمریکا اقدام به حمایت از دوستان محافظه‌کار خود در منطقه کرد و عربستان سعودی را مورد حمایت قرار داد و برای مقابله با جمال عبدالناصر در یمن، سلاح و تجهیزات نظامی زیادی به این کشور اهدا کرد. مضافاً بر اینکه آمریکا حمایت‌های خود از اردن هاشمی را افزایش داد و لبنان نیز به تدریج از ملی‌گرایی عربی فاصله گرفت و قدرت ایران در منطقه خلیج فارس بیش از پیش

در واقع در سال ۱۹۶۷، هنگامی که اسرائیل ارتش‌های مصر و سوریه و اردن را شکست داد و توانست شبه جزیره سینای مصر و بلندی‌های جولان سوریه و کناره غربی رود اردن و غزه را به اشغال خود درآورد، طرح جمال عبدالناصر شکست خورده بود. بعد از پایان جنگ، عبدالناصر مجبور شد به اصل «زمین در مقابل صلح» که قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل هم آن را تأیید می‌کرد، اعتراف نماید و بدین ترتیب جایگاه مصر در منطقه رو به افول گرایید. از سوی دیگر امریکا توانست خود را به‌عنوان بازیگر اساسی در دید مصر و کشورهای خط تقدم مبارزه با اسرائیل جا بیندازد و ثابت کند که با استفاده از سلاح‌های اتحاد جماهیر شوروی، امکان پیروزی و برتری بر اسرائیل سر تا پا مسلح میسر نیست و تنها ضمانتی که در قبال اسرائیل کارایی دارد، همانا نفوذ امریکا بر دولت عبری است.

۴-۱-۱. مصر بعد از جمال عبدالناصر

مرگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ به‌منزله پایان مرحله تسلط و سیطره مصر بر سیاست‌های جهان عرب تلقی می‌شود. مرگ عبدالناصر، راه را برای شکل‌گیری ائتلاف سه گانه مصر و سوریه و عربستان سعودی با رهبری انورسادات، حافظ اسد و فیصل بن عبدالعزیز باز کرد.

در چارچوب این ائتلاف، سادات و اسد جنگی دیگر را علیه اسرائیل آغاز کردند و ملک فیصل نفت را بر روی غرب بست. هدف اصلی این جنگ در حقیقت از بین بردن برتری اسرائیل در منطقه بود که موجب احساس غرور در میان مردم اسرائیل و سرشکستگی در میان مردم جهان عرب شده بود. از سوی دیگر، کشورهای مذکور قصد داشتند به این وسیله به غرب فشار آورده تا شرایط لازم برای امضای معاهده زمین در مقابل صلح فراهم شود. اما اختلافات داخلی کشورهای عربی به سرعت موجب از هم پاشیدگی ائتلاف مذکور شد و انور سادات خواستار برقراری صلح جداگانه با اسرائیل شد، همین امر موجب شد تا حافظ اسد روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی را ارتقا بخشیده و نفوذ خود در لبنان را بیش از پیش گسترش دهد. از طرف دیگر، ملک فیصل به واسطه فشارهای شدیدی که

بر او وارد شد، تحریم نفتی غرب را لغو کرد و بدین ترتیب آثار و نتایج تفکرو دیدگاه ملی‌گرایی عربی در سیاست‌های کشورهای منطقه کاهش یافت و اولویت «منافع ملی» هر کشور، جای آن را گرفت.

با افول جایگاه مصر در منطقه، رقابت میان کشورهای سوریه، عراق و عربستان سعودی بر سر رهبری منطقه آغاز شد. سوریه به واسطه استحکام حاکمیت داخلی خود و نفوذ گسترده در لبنان و سازمان آزادی‌بخش فلسطین در این زمینه به موفقیت‌های نسبی دست یافت، اما هنوز شرایط کافی برای در اختیار گرفتن جایگاه رهبری در منطقه را نداشت. از سوی دیگر عربستان سعودی با تکیه بر ثروت‌های نفتی و نقش مرکزی خود به‌عنوان دولت اسلامی، تلاش خود را جهت گسترش نفوذ در منطقه و رواج تفکر اسلامی خاص خود در میان علما و سازمان‌ها و مؤسسات دینی به کار گرفت. اما این کشور هم از نظر میزان جمعیت و نیروی انسانی و پایگاه مردمی در حد و اندازه‌ای نبود که بتواند رهبری جهان عرب را در دست بگیرد.

در سال‌های پایانی دهه هفتاد میلادی، عراق درصدد برآمد تا نقش رهبری در منطقه را از آن خود کند، البته این کشور تا حدی صلاحیت‌های لازم از نظر وسعت سرزمینی و جمعیت و منابع را به این منظور در اختیار داشت، مضافاً بر اینکه از تفکر ملی‌گرایی عربی نیز به خوبی بهره می‌برد. اما قدرت و توانایی این کشور به سرعت در جنگ تحمیلی علیه جمهوری اسلامی ایران در دهه هشتاد تحلیل رفت، و به‌دنبال آن حمله به کویت و درگیری با آمریکا و مرحله طولانی تحریم‌های بین‌المللی علیه این کشور هم مزید بر علت شد تا این کشور سودای رهبری جهان عرب را از سر به در کند (Abboushi, 1970).

۲-۱. خاورمیانه و توازن قوا

در دهه هشتاد و نود میلادی، نوعی عدم مرکزیت در خاورمیانه حاکم بود که قدرت‌های متعددی را در بر می‌گرفت و این امر موجب برقراری نوعی موازنه قوا در میان این قدرت‌ها شده بود. عدم مرکزیت در این مقطع زمانی و وجود قدرت‌های متعدد در این منطقه دلایل متعددی داشت که عبارتند از:

■ شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و به دنبال آن مرگ جمال عبدالناصر، ضربه شدیدی به جریان وحدت عربی وارد ساخت و در حقیقت شکست مصر ناصری و سوریه بعثی در جنگ، وجهه قدرت رادیکال در منطقه را متزلزل کرد، چراکه سیاست انقلابی عرب به سبب این شکست صدمه دید (Dessouki, 1982: 322).

■ قدرت و به ویژه قدرت اقتصادی از مصر به عربستان سعودی و کشورهای حاشیه خلیج فارس به واسطه استفاده از درآمدهای هنگفت نفتی منتقل شد که موجب بروز قدرت‌های جایگزین شد.

■ نوعی تحول ایدئولوژیک به واسطه انتقال قدرت به کشورهای حاشیه خلیج فارس پدید آمد، به نحوی که تفکر مبتنی بر ملی‌گرایی عربی و نظریه کمونیستی و اندیشه لائیک که در دو دهه پنجاه و شصت میلادی در جهان عرب، تفکر مسلط و غالب تلقی می‌شد به یک جنبش دینی محافظه کار تبدیل شد که قدرت‌های جدید در منطقه خلیج فارس مروج آن بودند.

■ پیشرفت طبیعی در مسیر رشد اقتصادی و تأسیس دولت در بسیاری از کشورهای عربی، بسترهای لازم برای ظهور و بروز هر چه بیشتر مفهوم «تعدد قدرت» را فراهم آورد.

■ پایان جنگ سرد میان ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی نتایجی را به بار آورد که ارتباط گسترده‌ای با مفهوم «تعدد قدرت» در این منطقه داشت. واقعیت منطقه خاورمیانه در دوران جنگ سرد، بر اساس ماهیت دو قطبی شکل گرفته بود. اما با پایان جنگ سرد این ضرورت ارزش خود را از دست داد و دیگر شکل‌گیری مجموعه‌ای از کشورها، در فقدان رقابت میان دو قطب جهانی، سالبه به انتفاء موضوع شده بود و از این مرحله به بعد، بستر لازم برای بروز قدرت‌ها و قطب‌های متعدد فراهم شد.

از سوی دیگر ایران، قبل از انقلاب اسلامی روابط مستحکمی با آمریکا برقرار کرده بود و به عنوان ژاندارم منطقه جزئی از منظومه جنگ سرد محسوب می‌شد. اما بعد از انقلاب اسلامی، ایران با توجه به ظرفیت‌های فراوانی که از نظر وسعت سرزمینی، جمعیت، منابع ثروت، اندیشه دینی و... داشت، توانست با اتخاذ سیاست

خارجی معقول، نقش رهبری در جهان اسلام را به دست بگیرد که به صورت طبیعی جهان عرب هم شامل آن می‌شد. بدین ترتیب ایران به قطبی در خاورمیانه تبدیل شد که به پایگاه‌های مستحکم نیروی انسانی، نظامی و اقتصادی تکیه داشت. مضافاً بر اینکه اندیشه سیاسی انقلاب اسلامی (که جریان سومی به دو جریان فکری قومی عربی و اندیشه دینی سنی محافظه‌کار اضافه کرد) موجب گرایش نخبگان و اندیشمندان و افکار عمومی جهان اسلام و عرب به این اندیشه نو و تأثیرگذار شد. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر واقعیت‌های موجود در درگیری تاریخی مردم فلسطین با رژیم صهیونیستی، توانست در این قضیه جایگاه برجسته‌ای را از آن خود کند و با حمایت از حزب‌الله لبنان و جنبش سنی مذهب حماس، برگه‌های مهمی را در مقابل امریکا و رژیم اشغالگر در اختیار خود داشته باشد.

تا اینجا واقعیت چند قطبی موجب تقویت زمینه‌های نفوذ شده است. مصر در دهه ۱۹۶۰ نسبت به سایر کشورهای منطقه در نفوذ به بخش عمده‌ای از جهان عرب، سبقت گرفت و بر روند امور در کشورهای عراق، سوریه، لبنان، اردن، کویت، سلطنت عمان و یمن تأثیر گذاشت. تأثیر و نفوذ مصر در این دوران از آمیزه‌ای از جاذبیت ایدئولوژیک و قدرت مادی و نظامی اطلاعاتی نشئت می‌گرفت. اما در دهه هفتاد، مصر تأثیر و نفوذ منطقه‌ای خود را از دست داد و موجب شد تا کشورهای دیگر برای پرکردن این خلأ از یکدیگر سبقت بگیرند.

سوریه در سال ۱۹۷۶ به لبنان وارد شد و بر همه شئون این کشور سیطره یافت. البته نفوذ سوریه منحصر به لبنان باقی نماند، بلکه در موضوع فلسطین هم با بهره‌گیری از گسترش ارتباطات با گروه‌های فلسطینی و اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر حمایت از مقاومت مردم فلسطین، جایگاه برجسته‌ای در میان کشورهای عربی و جهان اسلام یافت.

صدام حسین رئیس جمهور مخلوع عراق بعد از جنگ با ایران، تلاش کرد تا در سال ۱۹۹۰ از طریق اشغال کویت، نفوذ خود را در جنوب افزایش دهد، اما این اقدام با عکس‌العمل شدید امریکا روبرو شد و شکست خورد. عراق در ابتدا از نظر امکانات و نیروی انسانی و مادی بر سایر همسایگانش برتری نسبی داشت، اما این

کشور در دو دهه هشتاد و نود با ورود به منازعات منطقه‌ای و جنگ افروزی بر علیه همسایگان، تمامی امکانات مذکور را به هدر داد و نفوذ خود را به کلی در منطقه از دست داد.

در دوران پیش از انقلاب اسلامی، ایران با حمایت مستقیم امریکا توانست برتری نظامی خود را در خلیج فارس تحقق ببخشد و به ژاندارم منطقه تبدیل شود، اما در آن دوران از هیچگونه نفوذی در خاورمیانه، جهان عرب و جهان اسلام برخوردار نبود. اما پس از انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی با شعار «نه شرقی، نه غربی» به یکی از مستقل‌ترین کشورهای جهان در منظومه روابط بین‌الملل تبدیل شد و با تکیه بر حکومتی که از ارزش‌های دموکراتیک جهان آزاد چیزی کم نداشت و در چارچوب قوانین و اصول اسلامی، توانست جامعه‌ای نو و پیشرفته برپا سازد.

عربستان سعودی در دهه پنجاه قدرت و توانایی کافی برای گسترش نفوذ خود در خارج از مرزهایش را نداشت. اما بعد از سال ۱۹۷۳ و به دنبال افزایش قیمت نفت، عربستان سعودی توانست خود را به اقتصاد جهانی تحمیل کند و این امر تا حدی دایره نفوذ این کشور در منطقه را نیز افزایش داد. در همین راستا، عربستان سعودی در سال ۱۹۸۱ از طریق تأسیس «شورای همکاری خلیج فارس» تلاش کرد تا دایره نفوذ خود را بیش از پیش گسترش دهد. این شورا در حال حاضر کشورهای حاشیه خلیج فارس از کویت تا سلطنت عمان را در زیر پرچم خود گردآورده است. از سوی دیگر و به موازات این اقدامات، عربستان سعودی تلاش وافر داشت تا با تکیه بر میلیاردها دلار درآمدهای نفتی با چاپ و انتشار روزنامه و مجلات مختلف، راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و تأسیس مراکز چاپ و نشر و مدارس دینی، نفوذ خود را در کشورهای جهان اسلام و جهان عرب افزایش دهد.

هدف اساسی این اقدامات، ترویج اندیشه و دیدگاه‌های وهابی سلفی در مقابله با ایدئولوژی‌های لائیک، ملی‌گرا، لیبرال و حتی شیعه بوده است که برای عربستان تهدید تلقی می‌شدند. بدین ترتیب، خاورمیانه در دوران قبل از ۱۱ سپتامبر از موازنه قوای متعدد برخوردار است. در دوران جنگ سرد، قدرت‌های بزرگ از

طریق کشورهای طرفدار خود در این منطقه موازنه قوا برقرار کرده بودند. با پایان جنگ سرد، معادلات مربوط به این دوره در منطقه به هم خورد اما برقراری موازنه قوا در میان قدرت‌های منطقه اهمیتی دو چندان یافت. در این دوران عمده‌ترین محوری که پیرامون آن موازنه‌های قدرت جدید شکل گرفت، محور درگیری اعراب و اسرائیل بود. این درگیری و تنش در طول سه دهه منجر به چهار جنگ شد. از اواسط دهه هشتاد، نوعی استقرار و ثبات نسبی بر منطقه حکمفرما شد (صالح، ۲۰۰۳: ۴۵۵). در این مقطع زمانی، مصر جداگانه با اسرائیل قرارداد صلح امضا کرده بود و بر جبهه سوریه و اسرائیل (و بلندی‌های جولان) هم نوعی صلح موقت حاکم بود و این در حالی بود که سوریه سیطره خود را بر اکثر مناطق لبنان تحقق بخشیده بود. اسرائیل در سال ۱۹۸۲ با حمله به لبنان و تصرف بیروت توانست به سازمان آزادی‌بخش فلسطین ضربه کاری وارد نماید.

جدایی مصر از مقابله و مواجهه مستقیم با اسرائیل، به نوعی پایان جنگ‌های نظامی بین اعراب و اسرائیل تلقی می‌شد. ضربه به سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان موجب شد تا این سازمان در سیاست‌های منطقه‌ای به حاشیه رانده شود و با تصمیمات نامعقول رهبری سازمان، مجبور شد به مذاکرات نامتوازن با اسرائیل تن در دهد. بدین ترتیب رژیم صهیونیستی با جدایی مصر از جبهه مبارزه و برقراری نوعی صلح موقت نانوشته بین سوریه و اسرائیل بر سر بلندی‌های جولان و تضعیف سازمان آزادی‌بخش فلسطین، از فرصت استفاده کرد و تلاش نمود تا قدرت خود را بر سرزمین‌های اشغالی بیش از پیش گسترش دهد.

گرایش مصر و اردن از توجه به مسائل قومی عربی به موضوعات و مسائل داخلی مانند امنیت رژیم‌هایشان و رشد اقتصادی معطوف شد. اما سوریه به تحکیم قدرت و سیطره خود بر لبنان ادامه داد و تلاش کرد تا امنیت نظام سوریه در داخل را بیش از پیش افزایش دهد.

۳-۱. یازده سپتامبر و اشغال عراق

در سال‌های بعد از ۲۰۰۱، تغییر و تحولات ریشه‌ای در منطقه خاورمیانه موجب تغییر طبیعت ساختار این منطقه شد. حوادث یازده سپتامبر موجب تغییرات ریشه‌ای

در سیاست خارجی امریکا شد و زمینه مساعدی را برای محافظه‌گاران و نومحافظه‌کاران در دولت امریکا فراهم آورد تا دیدگاه‌ها و سیاست‌های خود را مبنی بر جنگ پیشگیرانه و مبارزه علیه تروریسم و ارائه چهره‌ای خطرناک از تندروهای اسلامی به‌عنوان خطر اساسی برای امنیت امریکا، تحمیل کنند. تمامی این عوامل دست به‌دست هم داد تا امریکا در منطقه خاورمیانه سیاست «هجومی» در پیش بگیرد. سیاستی که در آغاز به اشغال افغانستان و سپس حمله به عراق و اشغال این کشور و بعد از آن به تهدید ایران و سوریه منتهی شد.

دولت بوش با اتخاذ سیاست «یا درکنار ما و یا بر علیه ما» به کشورهای منطقه فشار می‌آورد که یکی از این دو گزینه را انتخاب کند. از سوی دیگر دولت بوش، سیاست متناقض گسترش دموکراسی در منطقه، با استناد به این نظریه که تروریسم در رحم دولت‌های مستبد متولد می‌شود را در دستور کار خود قرار داد تا با شعار دموکراسی‌خواهی بتواند زمینه برخورد با کشورها و دولت‌های مخالف خود را فراهم سازد. در این زمینه پل ولفوو ویتز می‌گوید: ایجاد دموکراسی در عراق حتی به‌صورت ناقص امواجی ایجاد خواهد کرد که تمام منطقه را تکان خواهد داد (امامی، ۱۳۸۲: ۶۶). سیاست‌های بوش در این زمینه به‌شدت دچار تناقض بود. از یک سو دولت بوش، بیشترین روابط نظامی و سیاسی و اقتصادی را با دولت‌هایی مثل عربستان سعودی در منطقه برقرار کرده بود که در ساختار آنها هیچ نشانه‌ای از مبانی و اصول دموکراتیک دیده نمی‌شد و از سوی دیگر، کشورهای مثل جمهوری اسلامی ایران که در منطقه خاورمیانه یکی از دموکراتیک‌ترین نظام‌های سیاسی را دارا هستند و همه ارکان قدرت در آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند، را متهم به استبداد و تهدید به جنگ و برخورد می‌کرد. در کنار همه اینها سیاست‌های امریکا نتایج غیرمستقیمی به‌بار آورد، مانند تقویت ایران، شعله‌ور شدن فتنه اختلافات شیعه و سنی در عراق و افزایش قدرت کردها به‌نحوی که موجب نگرانی ترکیه شد.

دخالت مستقیم نظامی امریکا در خاورمیانه از دهه هشتاد شروع شد، زمانی که نیروی دریایی امریکا، حمایت از کشتی‌های حمل نفت از خلیج فارس را به‌عهده گرفت. این امر بعداً منجر به دخالت تمام عیار امریکا در منطقه در سال‌های ۱۹۹۰ و

۱۹۹۱ شد و نیروهای امریکا، جنگ برای بیرون راندن نیروهای عراقی را از کویت رهبری کردند. اما این بار حمله امریکا به عراق و اشغال این کشور نتایج بسیار خطرناکی به بار آورد:

■ با سقوط رژیم بعثی، دیگر عراق به عنوان یک کشور قدرتمند در منطقه مطرح نبود و موجب ایجاد نوعی خلأ قدرت شد که اساساً موازنه قوا را در این منطقه برهم زد. البته جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ظرفیت‌های مادی و معنوی خود و بهره از نفوذ خود در جهان عرب و اسلام، به سرعت خلأ به وجود آمده را پر نمود.

■ عراق از نظر داخلی هم با خلأ حاکمیتی مواجه شد و موجب حرکت سریع این کشور به طرف هرج و مرج و نابسامانی و جنگ داخلی شد که منجر به خسارت‌های فراوان جانی و مالی در عراق شد.

■ حمله ارتش امریکا به قلب خاورمیانه و یک کشور اسلامی و اشغال درازمدت آن موجب احیای احساس دشمنی و مبارزه مردم منطقه با قدرت‌های استعماری در دوران گذشته شد و اتفاقاً شعار «جنگ‌های صلیبی» هم که از جایگاه نسبتاً عمیق تاریخی و اسلامی برخوردار است، در همین راستا در منطقه مطرح شد. سیاست‌های امریکا بعد از حملات یازده سپتامبر دچار تغییر و تحول شد، اما تغییر و تحولات مذکور نتوانست در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار باشد. دلایل این عدم تأثیرگذاری را می‌توان چنین برشمرد:

۱. حملات یازده سپتامبر در کنار همه مضراتی که برای جهان اسلام داشت، موجب نوعی پیروزی برای دیدگاه جهادی تندرو شد که اسامه بن لادن و سازمان «القاعده» منادی آن بودند.

۲. سقوط طالبان در افغانستان و رژیم صدام حسین در عراق، ناخواسته موجب از بین رفتن عمده‌ترین دشمنان و رقیبان جمهوری اسلامی ایران در منطقه شد. از سوی دیگر برگزاری انتخابات در عراق (که اکثریت جمعیت آن شیعه هستند) موجب شد تا در یک روند دموکراتیک، شیعیان به حاکمیت راه یابند و ایران نیز به واسطه نفوذ خود در میان شیعیان و رهبران احزاب شیعی عراقی، بهترین بهره را از سیاست‌های امریکا در عراق برد. افزایش قیمت نفت نیز از سوی دیگر موجب

افزایش قدرت ایران در منطقه شد.

۳. همه این عوامل دست به دست هم داد تا ایران ضمن بهره‌برداری از فرصت‌های پیش آمده و با تکیه بر ظرفیت‌های بالای خود در دو بعد مادی (وسعت سرزمینی، نیروی انسانی، منافع زیرزمینی و...) و معنوی (ارزش‌های دینی و اسلامی، سابقه فرهنگی و تمدنی غنی و تاریخی، حمایت از مستضعفان و مظلومان، دفاع از منافع جهان اسلام، دفاع از مردم فلسطین در مقابل رژیم اشغالگر صهیونیستی و...) به قدرت اول منطقه تبدیل شود.

۴. مرگ حافظ اسد رهبر پیشین سوریه، به عنوان یکی از مهندسین ساختار خاورمیانه تا قبل از سال ۲۰۰۳، تأثیر مهمی از خود برجای گذاشت. بعد از مرگ اسد و در عرض تنها چند سال، رژیم سوریه از لبنان اخراج شد و در جهان عرب نیز منزوی گردید و در حالی که از سوی امریکا نیز هدف واقع شده بود، به اتهام ترور رفیق حریری، نخست وزیر سابق لبنان، تحت تحقیق بین‌المللی قرار گرفت. در حالی که حافظ اسد توانایی مدیریت تناقضات موجود در روابط و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی را در جهت منافع سوریه به خوبی دارا بود و منافع دمشق را از طریق ایجاد شبکه پیچیده‌ای از ائتلاف‌ها با هم‌پیمانان و حتی دشمنان خود، تأمین می‌کرد. بشار اسد، فرزند حافظ اسد، در اوایل زمامداری‌اش به خوبی نتوانست شبکه مذکور را در جریان تحولات عمیق منطقه‌ای و بین‌المللی مدیریت کند و موجب مشکلات فراوانی برای سوریه شد (اتحیاء، ۲۰۱۰).

۵. تغییر و تحولات سیاست امریکا بر سیاست‌های اسرائیل نیز تأثیر گذاشت. با وجود اینکه روند مذاکرات صلح به دنبال ناکامی مذاکرات چندگانه گذشته، شکل پیچیده‌تری به خود گرفته بود، چرخش در سیاست‌های امریکا در دوران بوش و بعد از حادثه یازده سپتامبر، اسرائیل را به اتخاذ سیاست‌های خشن‌تری تشویق کرد در طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ اسرائیل شعله دو جنگ را در این منطقه برافروخت. جنگ اول به منظور نابودی حزب‌الله در لبنان و جنگ دوم در جهت نابودی حماس در غزه توسط اسرائیل شعله‌ور شد که هر دو هم با شکست رژیم صهیونیستی در دستیابی به اهدافش همراه بود.

۶. سیاست‌های ترکیه هم دچار تغییر و تحولاتی شد که نتیجه آنها، به حاکمیت

رسیدن حزب «عدالت و توسعه» در این کشور بود که از ریشه‌های اسلامی برخوردار است. این حزب همزمان با تلاش مستمر در جهت انضمام ترکیه به اتحادیه اروپا، سیاست خارجی این کشور را تا حدی با هویت اسلامی هماهنگ کرد. در حالی که ترکیه از جنگ اول خلیج فارس به منظور آزادی کویت حمایت کرد، در این دوره با حمله آمریکا به عراق مخالفت کرده و اجازه نداد آمریکا از پایگاه‌های نظامی‌اش در شرق این کشور به این منظور استفاده کند.

از سوی دیگر نگرانی از کردها به ویژه بعد از سقوط دولت مرکزی در عراق موجب شد تا ترکیه به خاورمیانه توجه بیشتری کرده و به منظور پیشگیری از خطری که ممکن است از ناحیه کردها متوجه این کشور شود، روابط مستحکمی با سوریه و ایران به عنوان دو کشوری که آنها نیز هر کدام به شکلی ممکن است در موضوع کردها با ترکیه اشتراکاتی داشته باشند، برقرار کرد و حملات خود را به استان‌های کردی عراق شدت داد. ترکیه همچنین روابط خود را با عربستان و مصر و پاکستان به منظور استحکام جایگاه خود در جهان اسلام بهبود بخشید و تلاش کرد تا در مسائل و مشکلات جهان اسلام حضور جدی داشته باشد.

۷. به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در مسکو و تثبیت حاکمیت کرملین، به اضافه افزایش واردات نفت و گاز، عوامل احیای مجدد نقش روسیه در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شود. پوتین در دوران زمامداریش از سیاست‌های بوریس یلتسین، مبنی بر نزدیکی و همراهی با غرب، فاصله گرفت و با سیاست‌های آمریکا در اروپای مرکزی و شرقی مخالفت کرد و به صورت کلی مقابله با سیطره فراگیر آمریکا را در راستای منافع روسیه تلقی می‌کرد و در همین رابطه کمک و حمایت از کشورهای مخالف آمریکا را در دستور کار قرار داد. سیاست‌های بحران‌زای آمریکا در خاورمیانه به روسیه این فرصت را داد تا بتواند جایگاه از دست رفته خود در جریان جنگ سرد را مجدداً باز یابد و در نتیجه، روسیه روابط خود با سوریه را مجدداً تقویت کرد و در چارچوب مقررات شورای امنیت سازمان ملل متحد حمایت از این کشور را در دستور کار قرار داد (حیدری، ۲۰۰۳: ۳۳-۳۲) و در همین راستا ارتش سوریه با سلاح‌های روسی تجهیز شدند. همچنین این کشور قراردادهای بزرگ تجاری و تسلیحاتی نیز با ایران امضا نمود. بنابراین می‌توان گفت

که در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، تغییر و تحولات عمیقی در عناصر متعدد تشکیل دهنده ساختار منطقه‌ای خاورمیانه ایجاد شده است.

۲. مراحل تغییر و تحول در خاورمیانه

دوران پس حوادث یازده سپتامبر را می‌توان به مراحل متعددی تقسیم کرد:

۲-۱. مرحله آغازین و مقدمه تغییرات و تحولات

مرحله اول این دوران از سال ۲۰۰۱ تا سال ۲۰۰۳ را شامل می‌شود که می‌توان از آن به‌عنوان دوران مقدمه آغاز موج تغییر و تحولات در منطقه خاورمیانه یاد کرد. در این مرحله جهت‌گیری سیاست‌های امریکا بر روی موضوع حمله به افغانستان متمرکز بوده است که آثار و نتایج مستقیمی بر ساختار خاورمیانه نداشته است. اکثر کشورهای عربی و اسلامی حملات یازده سپتامبر را محکوم کردند و تعدادی از آنها در عملیات اول امریکا بر ضد سازمان «القاعده» به این کشور کمک‌های مالی و اطلاعاتی نمودند. این کشورها با حمله امریکا به افغانستان هیچ‌گونه مخالفتی نکردند.

در همین اوضاع و احوال، تنش‌ها پیرامون عراق در حال اوج‌گیری بود. تعدادی از کشورهای منطقه تلاش می‌کردند تا مشکل امریکا با عراق در جریان یک فرایند سیاسی حل و فصل شود و بدین ترتیب از حمله و اشغال عراق توسط امریکا جلوگیری شود. در بیانیه پایانی چهاردهمین اجلاس سران عرب در بیروت در مارس ۲۰۰۲ گفته شد: سران، تهدید حمله به بعضی از کشورهای عربی را مورد مطالعه قرار دادند و بر مخالفت مطلق خویش با حمله به عراق یا تهدید امنیت و سلامت هر دولت عربی تأکید کردند (سران اتحادیه عرب، ۱۳۸۱: ۹).

عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، تاریخی آکنده از بحران و درگیری با عراق صدام حسین را پشت سر خود داشتند. صدام حسین ابتدا و بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران حمله کرد. عربستان سعودی و کویت و برخی کشورهای دیگر حاشیه خلیج فارس که در آن زمان به اشتباه جمهوری اسلامی ایران را برای خود تهدید به‌شمار می‌آوردند، نه تنها با این اقدام صدام مخالفتی نکردند، بلکه از ارائه هر گونه کمک مادی و تسلیحاتی به او

هم دریغ نورزیدند. اما صدام حسین با پایان جنگ علیه ایران به طرف جنوب متمایل شد و با حمله به کویت این کشور را اشغال کرد و چاه‌های نفت عربستان سعودی را در معرض تهدید قرار داد. از سوی دیگر، صدام قبلاً از سلاح‌های شیمیایی، هم در جنگ علیه ایران و هم علیه ملت خودش استفاده کرده بود. این امر موجب بروز نگرانی‌های شدیدی شد، مبنی بر اینکه رژیم صدام برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی برنامه‌ریزی پیشرفته‌ای کرده است و بدین ترتیب تمامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در معرض تهدید جدی قرار گرفتند. با وجود این، عربستان سعودی و کشورهای عضو شورای همکاری نسبت به عواقب خطرناک حمله آمریکا به عراق به عنوان یک کشور عربی و مسلمان احساس نگرانی می‌کردند، زیرا تصور می‌کردند حمله به عراق که اکثریت جمعیت آن شیعه هستند، موجب تغییر ماهیت رژیم حاکم بر آن در آینده خواهد شد. دو کشور ایران و سوریه هم تجربه‌های سخت و ناخوشایندی را با رژیم صدام پشت سر گذاشته بودند. ایران جنگ مخرب و هشت ساله تحمیلی را در این زمینه تجربه کرده بود و بنابراین عراق صدام حسین را دشمن قطعی خود می‌دانست و از این منظر بدون تردید، ایران از سرنگونی رژیم صدام حسین استقبال می‌کرد. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران، آمریکا را دشمنی خطرناک‌تر از عراق تلقی می‌کرد و از احتمال حضور گسترده نیروهای امریکایی در کنار مرزهایش ناخرسند بود.

معروف است که حزب بعث در دو کشور سوریه و عراق به عنوان دو حزب و جریان رقیب، تاریخی مملو از درگیری‌های خونین با یکدیگر را پشت سر گذاشته بودند، مضافاً بر اینکه حافظ اسد همواره صدام را به حمایت از جنبش ضد حکومتی سوریه در دهه هشتاد و تلاش برای سرنگونی رژیم او متهم می‌کرد. در همین راستا سوریه شاید تنها کشور عربی بود که در طول جنگ ایران با عراق به صورت علنی از ایران حمایت می‌کرد و بنابراین بدون شک اسد نیز از سقوط رژیم صدام استقبال می‌کرد. البته در این زمینه سوریه نیز نگرانی‌ها خاص خود را داشت و از اینکه سرنگونی رژیم بعثی در بغداد توسط ایالات متحده، آمریکا مقدمه سرنگونی رژیم بعث حاکم در دمشق باشد نگران بود.

در مجموع کشورهای منطقه امیدوار بودند که آمریکا از حمله گسترده به عراق

خودداری کند و در حقیقت بر این اعتقاد بودند که تهدیدی که از ناحیه رژیم صدام متوجه آنها بود تا حد زیادی با اخراج ارتش عراق از کویت در سال ۱۹۹۱ مهار شده است. در حالی که نگرانی از احتمال دستیابی صدام به سلاح‌های کشتار جمعی بر سر جای خود باقی مانده بود و بسیاری از کشورها خواهان تسلیم عراق در قبال تفتیش و بازرسی سازمان ملل متحد بودند تا از این طریق احتمال حمله امریکا نیز ضعیف شود. در این مرحله ساختار خاورمیانه تغییر نکرده بود و توازن قوایی که از اواخر سال‌های دهه هفتاد در این منطقه برقرار شده بود، هنوز پابرجا بود.

۲-۲. سقوط رژیم بعثی عراق و فروپاشی ساختار منطقه‌ای

مرحله دوم در حقیقت سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ را شامل می‌شود. این مرحله مشخصاً مرحله حمله امریکا به عراق در ماه مارس سال ۲۰۰۳ و عواقب و نتایج مستقیم حاصل از این حمله نامیده می‌شود. در این مرحله امریکا تلاش داشت تا از جنگ و حمله بر علیه عراق، به‌عنوان اهرم فشاری بر علیه کشورهای سوریه و ایران نیز استفاده کند. مضافاً بر اینکه برای خالی نبودن عریضه و به‌دنبال شعارهای متناقض دولت بوش مبنی بر برقراری دموکراسی در منطقه خاورمیانه، در این مقطع فشارهایی هم به‌صورت ظاهری و بدون هیچگونه برنامه عملی بر هم‌پیمانان امریکا در منطقه به‌منظور حرکت در مسیر دموکراسی اعمال شد.

کشورهای منطقه با وجود آنکه هیچگونه احساس همدردی با رژیم صدام حسین نداشتند، اما در جریان حمله امریکا به این کشور کمک و مساعدت چندانی ننمودند و تنها سه کشور عربستان سعودی، کویت و قطر اجازه دادند امریکا از پایگاه‌های نظامی خود در این کشورها در این زمینه بهره‌برداری کند (همان: ۱۵۳). برخلاف تصور و دیدگاه امریکایی‌ها، به‌زودی مشخص شد که مشکل حقیقی پیروزی در جنگ نیست، بلکه مشکل اساسی در مرحله بعد از حمله و در برقراری صلح نهفته است.

ایران و سوریه همان‌گونه که ذکر شد، از سقوط صدام استقبال کردند اما از حضور گسترده نظامی امریکا در منطقه و تسلط بیگانگان ناخرسند بودند و از این منظر، دو کشور مذکور نسبت به ادامه اشغال عراق توسط نیروهای امریکایی

مخالفت کردند و امریکا نیز در این زمینه با موانع جدی روبرو شد.

عربستان سعودی در جریان حمله امریکا به عراق، کنار ایستاد. اما زمانی که مشخص شد، در عراق بعد از جنگ علاوه بر اینکه حزب بعث به حاشیه رانده می‌شود، طایفه سنی نیز حاکمیت را از دست خواهد داد و به واسطه اکثریت شیعی مردم عراق، حاکمیت از آن شیعیان خواهد شد، نگرانی‌های خود را بروز داد. در واقع قسمت عمده‌ای از کمک مالی به مقاومت سنی در عراق علیه امریکا در آغاز از سوی منابع سعودی تأمین می‌شد و تعداد زیادی از داوطلبان حاضر در گروه‌های مقاومت سنی، تابعیت سعودی داشتند. اما بعد از اینکه در اواخر سال ۲۰۰۳ القاعده انفجارهایی را در عربستان برنامه‌ریزی و عملیاتی کرد و به واسطه فشار روزافزون امریکا، این کشور تصمیم گرفت که کمک بر مقاومت سنی را محدود کند.

علاوه بر این، عربستان هنوز نسبت به تسلط شیعیان بر حاکمیت جدید در بغداد نگران بود و خواهان اعطای نقش بیشتری به سنی‌ها در حکومت جدید عراق بودند. در این مرحله درگیری‌های مذهبی در چارچوب سیاست‌های منطقه‌ای متولد شد و ائتلاف چهارگانه سنی در مقابل ائتلاف ایران و سوریه شکل گرفت. در این مرحله حوادث دیگری هم در رابطه با عربستان سعودی اتفاق افتاد. عربستان سعودی در سال ۲۰۰۳ با موجی از حملات تروریستی القاعده روبرو شد. این موضوع به عنوان نقطه عطف اساسی در رابطه با سیاست‌های رهبری سعودی محسوب می‌شود. رهبری این کشور، حملات یازده سپتامبر را که یازده تبعه سعودی در آن دخالت داشتند، به شدت محکوم کرد. اما این حادثه تا حدودی روابط این کشور با هم‌پیمان استراتژیک خود یعنی امریکا را تحت تأثیر قرار داد. با این حال رهبری سعودی تدابیر جدی و ریشه‌ای به منظور مقابله با خطر تروریسم اتخاذ نکرد.

از سوی دیگر این کشور، از گروه‌های به اصطلاح مجاهدین که در خارج از کشور به‌ویژه در افغانستان مشغول جنگ بودند، به‌منظور افزایش محبوبیت خود در صفوف آنها و نیز مشغول کردن آنها در خارج از مرزهای عربستان سعودی، حمایت مالی می‌کرد. اما انفجارهایی که در سال ۲۰۰۳ توسط القاعده در عربستان رخ داد، آشکار ساخت که استراتژی این کشور در این زمینه اشتباه بوده است و القاعده به

همان میزان که با حملات یازده سپتامبر و مانند آن، امریکا و غرب را هدف قرار داده است، به همان میزان نیز عربستان را مورد هدف قرار خواهد داد. علاوه بر این، بعد از ۱۱ سپتامبر در برخی محافل امریکایی صحبت از تجزیه عربستان سعودی به سه قسمت و تصرف چاه‌های نفت این کشور و حمله به مراکز القاعده مطرح شده بود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۱).

پس از حملات سال ۲۰۰۳، ملک عبدالله، پادشاه این کشور، بر آن شد تا تغییراتی را در برخی از زمینه ایجاد کند. مهم‌ترین این تغییرات عبارتند از:

۱. حکومت سعودی حملات گسترده‌ای را به منظور تعقیب و کشف سلول‌های «القاعده» در این کشور و دستگیری عناصر آن ساماندهی کرد.

۲. از آن پس شرایط سختی برای کمک مالی (عام و خاص) به گروه‌های اسلامی و سلفی در خارج از کشور وضع شد تا از این طریق از تغذیه مالی جریانی که تهدید جدی برای عربستان محسوب می‌شود، جلوگیری شود.

۳. سعودی‌ها با همکاری بعضی از رهبران دینی، دست به اقداماتی در جهت اصلاح ساختار تربیتی و آموزشی زدند تا از این طریق از آموزش‌های دینی افراطی جلوگیری به عمل آورده و زمینه را برای صدور فتوایی که به جای جنگ و عملیات تروریستی، بعد روحی و اخلاقی جهاد را مورد تأکید قرار می‌دهد، فراهم سازند.

۴. ملک عبدالله که در سال ۲۰۰۵ پادشاه عربستان سعودی شد، سلسله‌ای از اصلاحات سیاسی و اقتصادی را در کشور شروع نمود که از آن جمله می‌توان به ایجاد بسترهای مناسب برای گفتگوها و مباحثات ملی، اجرای انتخابات جزئی محلی و برنامه‌ریزی برای ایجاد شهرهای اقتصادی جدید اشاره کرد که به منظور ایجاد تحرک و پویایی هر چه بیشتر در کشور و ایجاد زمینه‌ای گسترده برای مشارکت عمومی و فراهم آوردن فرصت‌های اقتصادی در دستور کار قرار گرفت.

سیاست عربستان در این زمینه و بعد از حوادث سال ۲۰۰۳ بیش از پیش دچار سردرگمی و عدم برنامه شد. از یک سو به حمایت و کمک از بخشی از سلفی‌ها و گروه‌های افراطی سنی ادامه می‌داد و از سوی دیگر به واسطه تهدیداتی که از ناحیه همین جریان متوجه عربستان بود، احساس نگرانی می‌کردند و از این جهت تصمیم گرفتند برای جلوگیری از این خطرات با امریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای خود همکاری

کند. در این مرحله همچنین حادثه‌ای در مورد لبنان در روابط سوریه با این کشور اتفاق افتاد که به واسطه تأثیراتی که در معادلات منطقه‌ای از خود به جای گذاشت، مهم به نظر می‌رسد.

سوریه و آمریکا در چارچوب جنگ در عراق با یکدیگر اختلاف داشتند که به پاره‌ای از دلایل آن قبلاً اشاره شد. آمریکا سوریه را به حمایت از گروه‌های مقاومت بر علیه اشغال در عراق متهم می‌کرد و به تغییر رژیم این کشور اشاراتی داشت. بعد از ترور رفیق حریری نخست و تظاهرات گسترده علیه سوریه در بیروت، آمریکا با کمک فرانسه، تلاش‌های بین‌المللی و عربی از طریق شورای امنیت سازمان ملل بر ضد سوریه و به منظور اخراج این کشور از لبنان را رهبری می‌کرد. سوری‌ها بعد از ۲۹ سال حضور در لبنان، در ماه آوریل سال ۲۰۰۵ از این کشور عقب‌نشینی کردند و این امر ضربه سختی به نفوذ سوریه در لبنان وارد آورد که حافظ اسد با دقت در دهه هفتاد و هشتاد آن را پایه‌گذاری کرده بود.

در این دوران همچنین شاهد هستیم که آمریکا شعار دروغین دموکراسی خواهی در منطقه را مجدداً مطرح کرد. آمریکا در عراق نه توانست به سلاح‌های کشتار جمعی دست یابد و نه ارتباط عراق صدام با حملات یازده سپتامبر را ثابت کند. بنابراین هر دو دلیلی که محمل و بستر حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور را فراهم آورده بود، در افکار عمومی جهان پوچ و دروغ از آب درآمدند. بنابراین آمریکا مجبور شد شعار دموکراسی را به عنوان توجیه اساسی برای حمله و اشغال عراق برگزیند. البته روشن است که آمریکا دموکراسی را بهانه‌ای قرار داده بود تا در منطقه خاورمیانه بتواند در پوشش آن اهداف خود را عملی کند.

بدون تردید در مرحله میان سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ تغییر و تحولات عمیق و ریشه‌ای در منطقه خاورمیانه حادث شده است. با سقوط رژیم بعثی در عراق، ساختار خاورمیانه قدیم بر مبنای توازن قوا منهدم شد و حالت جدیدی از عدم استقرار و ثبات در منطقه جایگزین آن شد. قوانین و قواعد کهنه بازی در منطقه به هم ریخت و حضور نیروهای امریکایی بیش از پیش افزایش یافت. در حقیقت آمریکا تلاش کرد که «خاورمیانه جدید» را بر مبنای حضور سنگین نظامی نیروها و شکست مخالفین و ایجاد زمینه برای ظهور نخبگان طرفدار غرب در حاکمیت

کشورها عملی سازد. سیاستی که هیچگاه به مرزهای موفقیت نزدیک نشد، زیرا بادهای تغییر و تحولات منطقه‌ای همیشه در جهت بادبان‌های کشتی‌های آمریکایی نمی‌وزد.

۳-۲. واقعیت‌های منطقه خاورمیانه (حد و مرز قدرت)

مرحله سوم دوران بعد از حملات یازده سپتامبر با حوادث سال ۲۰۰۶ آغاز می‌شود. امریکا در این مرحله که در حقیقت مرحله اشغال عراق محسوب می‌شود، با انبوهی از مشکلات و موانع در مقابل نیروهایش در عراق روبرو شد. بعد از انفجارات سامره در ماه فوریه و شعله‌ور شدن درگیری‌های مذهبی و افزایش حملات علیه نیروهای اشغالگر، وضعیت در عراق در جهت ضدیت با حضور امریکا روز به روز بدتر می‌شد. قبل از این حوادث هنوز امیدی به موفقیت تلاش‌ها و اقدامات سیاسی و احتمال گذر از مرحله اشغال به مرحله تثبیت و استقرار وجود داشت، اما حوادث سال ۲۰۰۶ تمامی این امیدها را بر باد داد و شکست برنامه‌های امریکا در عراق روز به روز جلوه بیشتری پیدا می‌کرد.

در فلسطین پیروزی جنبش حماس در انتخابات مجلس در سال ۲۰۰۶، صداقت امریکا در پایبندی به شعارهای دموکراسی‌خواهی در منطقه را به مبارزه فراخواند. به عبارت دیگر، در حالی که امریکا ندای دموکراسی‌خواهی را در منطقه بلند کرده بود، چون نتایج این انتخابات در راستای اهداف و منافع امریکا قرار نمی‌گرفت، آن را نپذیرفت و از همین جا افکار عمومی جهانیان به‌ویژه جهان اسلام و جهان عرب میزان و معنای پایبندی امریکا به شعارهای دموکراسی‌خواهی در منطقه را دریافتند. درست مانند همین رویداد در رابطه با انتخابات مجلس مصر در سال ۲۰۰۵ اتفاق افتاد. در این انتخابات هم اخوان‌المسلمین به نتایجی دست یافتند که بر اساس معیارهای امریکا، نگران‌کننده بود. این واقعیت‌های منطقه‌ای موجب شد تا امریکا به سرعت فشار برای گسترش دموکراسی در خاورمیانه را به حالت تعلیق در آورد.

اما در لبنان بعد از خروج نیروهای سوری از این کشور در سال ۲۰۰۵، امریکا از فرصت به‌دست آمده استفاده کرد و درصدد برآمد تا با تشویق اسرائیل، برای

حمله به لبنان و نابودی «حزب الله» به نفوذ دشمنانش در این منطقه خاتمه دهد. جنگ خونین اسرائیل علیه لبنان و حزب الله در تابستان سال ۲۰۰۵ به همین منظور شعله‌ور شد. اما برای اولین بار در تاریخ درگیری‌ها و جنگ‌های اسرائیل با اعراب و با وجود اینکه ارتش رژیم صهیونیستی با حمایت مستمر امریکا یکی از مجهزترین و قدرتمندترین ارتش‌های خاورمیانه محسوب می‌شد، اسرائیل طعم تلخ شکست را از نیروهای حزب‌الله چشید.

بدون تردید، شکست تاریخی رژیم صهیونیستی در تاریخ منطقه خاورمیانه و جهان عرب و جهان اسلام به‌عنوان نقطه عطفی مهم محسوب می‌شود. مضافاً بر اینکه نتیجه این جنگ یک بار دیگر ثابت کرد که واقعیت «حزب الله» و نفوذ سوریه و ایران، هنوز به‌عنوان بازیگران اصلی در لبنان و در خاورمیانه مطرح هستند. نتیجه آنکه در این مرحله هم امریکا با موانع و مشکلات جدی روبرو شد و از ایجاد یک «خاورمیانه جدید» به کلی منصرف شد.

گرچه در آغاز حمله به عراق، سوریه به‌شدت نگران شده بود، تا جایی که نخست وزیر این کشور اظهار داشت که حضور امریکا در عراق برای کشورهای همسایه به اندازه صدام حسین خطرناک است (سران اتحادیه عرب، ۱۳۸۱: ۹۶). اما در جریان این مرحله، روشن شد که ایران و سوریه نه تنها در مقابل تجاوزات امریکا مقاومت کردند، بلکه توانستند به دستاوردهای مهمی هم دست یابند. همچنین عربستان سعودی و سایر کشورهای هم‌پیمان امریکا در منطقه دریافتند که طرح و برنامه امریکا در عراق و خاورمیانه در تنگنایی سخت گرفتار شده است و این موضع عربستان سعودی را واداشت تا به‌سرعت در جهت تعامل و هماهنگی با واقعیت‌های جدید منطقه حرکت خود را تنظیم کند. چنانکه این تلاش‌ها در تحرکات دیپلماتیک ملک عبدالله بروز و ظهور یافت و اقداماتی را به‌منظور اداره بحران‌های فلسطین و لبنان و عراق آغاز کرد و تلاش نمود تا روابط خود با ایران را بازسازی کند.

از سوی دیگر، تغییر و تحولاتی که در سال ۲۰۰۵ اتفاق افتاد، ضرورت تجدیدنظر در سیاست‌های امریکا در خاورمیانه را بیش از پیش آشکار ساخت. البته واقعیت‌های موجود در گزارش بیکر-هامیلتون که در اواخر سال ۲۰۰۶ منتشر شد، انعکاس یافت. در این گزارش به امریکا موضوع عقب‌نشینی مرحله‌ای از عراق و

ایجاد فضای لازم برای برقراری روابط دیپلماتیک با سوریه و ایران توصیه شده بود. جالب اینکه دولت بوش نتایج این گزارش را نپذیرفت و همچنان در جهت تقویت حضور نظامی امریکا در عراق حرکت می کرد و سیاست‌های تند خود علیه ایران و سوریه را نیز ادامه داد.

۴-۲. پایان تنش

مرحله چهارم زمانی بین سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ را در بر می‌گیرد. در آغاز به‌نظر می‌رسید که سیاست‌های افراطی دولت بوش در حال نتیجه دادن است، زیرا چند نشست بین سفیران ایران و امریکا به منظور کمک به امنیت و استقرار ثبات در عراق برگزار شد و سوریه هم بخش عمده‌ای از مرزهای خود با عراق را مسدود کرد و این امر تا حدی موجب کاهش تنش بین سوریه و امریکا شد. از سوی دیگر بوش در سال ۲۰۰۷ تا حدی سیاست خود در خاورمیانه را تعدیل کرد و در واقع سیاست مبتنی بر تقابل را به سیاست مبتنی بر تعامل و حل و فصل مشکلات تغییر داد.

در کنار کاهش شدت تنش با سوریه و ایران، امریکا از سرگیری مذاکرات صلح فلسطین و اسرائیل را که برای مدتی طولانی متوقف شده بود را با برگزاری کنفرانس آنابولیس در نوامبر سال ۲۰۰۷ در دستور کار قرار داد. امریکا در لبنان مجبور شد به گزینه توافقی برای ریاست جمهوری یعنی ژنرال میشل سلیمان که او را از عناصر نزدیک به سوریه می‌دانست، گردن نهد و در این عرصه هم به اجبار از سیاست مقابله دست کشید.

نتیجه‌گیری

در طول قرون و دهه‌های گذشته همواره دیدگاه‌های متناقضی پیرامون شکل و بنیان ساختار منطقه‌ای خاورمیانه مطرح بوده است. پس از جنگ جهانی اول، بریتانیا درصدد بود تا ساختار خاورمیانه را به شکلی بنیان گذارد که جهت‌گیری کلی آن در جهت منافع این کشور باشد، ولی تقسیم حاکمیت و قدرت با فرانسه در این منطقه و بازگشت مجدد ترکیه به صحنه و کاهش قدرت بریتانیا و عدم ثبات و استقرار در عراق و فلسطین و مصر منجر به ناکارآمدی این دیدگاه شد.

امریکایی‌ها نیز در تلاش بودند تا ساختار مورد نظر خود را از طریق انعقاد

پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ بر منطقه خاورمیانه تحمیل کنند، اما رقابت این کشور با اتحاد جماهیر شوروی و مخالفت بومی و محلی جهان عرب به رهبری جمال عبدالناصر این طرح را با شکست مواجه کرد. امریکایی‌ها و هم پیمانان‌شان با تحمیل شکست به جمال عبدالناصر در سال ۱۹۶۷ او را از برپایی یک نظام عربی دور ساختند.

از سال ۲۰۰۳ به بعد امریکا تنها درصدد ایجاد ساختار منطقه‌ای تحت سیطره خود نبود، بلکه تلاش می‌کرد نوعی ساختار منطقه‌ای برپا سازد که منجر به سقوط رژیم‌های قدیمی با زور یا به‌واسطه انتخابات شود و پس از آن طبقه نخبه جدید دوست غرب حاکمیت‌ها را در دست بگیرند (اینکه حوادثی که اکنون در کشورهای عربی منطقه خاورمیانه در جریان است و تا اینجای کار موجب سقوط دو رژیم بن علی در تونس و مبارک در مصر شده است تا چه اندازه ممکن است در راستای اهداف و برنامه‌های امریکا قرار بگیرد نیاز به زمان بیشتری دارد تا هم میزان تغییر و تحولات مشخص شود و هم جهت‌گیری دولت‌های جدید آشکار شود).

شاید بتوان نمونه ضمنی این موضوع را در تجربه اروپای غربی یا ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم سراغ گرفت که به‌دنبال دخالت نظامی و انجام عملیات نظامی، رژیم‌های موجود سرنگون شدند، و نظام‌های طرفدار غرب به حاکمیت رسیدند. در دوران بعد از جنگ سرد، حتی در اروپای مرکزی و شرقی سقوط رژیم‌های مخالف، منجر به تغییر و تحولات سیاسی در جهت خواست امریکا و غرب شد. اما این آرزوی بزرگ امریکایی‌ها در بیابان‌های عراق دفن شد، زیرا امریکا از قدرت کافی برای به سرانجام رساندن این پروژه برخوردار نبود. از سوی دیگر تغییر و تحولات پیچیده منطقه‌ای به ضرر این کشور در جریان بود به‌دلیل اینکه برگزاری انتخابات در این منطقه منجر به تضعیف رژیم‌های دوست امریکا و به قدرت رسیدن نیروهای ضد امریکایی می‌شد. برژینسکی می‌گوید در مورد استقرار دموکراسی در خاورمیانه باید با احتیاط پیش رفت، اگر فلسطینی‌ها می‌توانستند در انتخاباتی واقعاً آزاد رهبری برای خود برگزینند، چگونه می‌توان اطمینان داشت که حماس را انتخاب نکنند (برژینسکی، ۱۳۸۲).

جمهوری اسلامی ایران نیز در مقابل برنامه‌ریزی‌های امریکا و غرب در منطقه خاورمیانه درصدد بود تا با تشکیل ائتلاف‌های هم‌پیمان خود، خاورمیانه‌ای ایجاد

کند که زمینه نفوذ امریکا در آن از بین برود. این موضوع هم به نفع نظام‌های سیاسی این منطقه و هم در جهت منافع ملت‌ها خواهد بود. عربستان سعودی از آن سو تلاش می‌کند تا نوعی ساختار منطقه‌ای جدید برپا شود که کشورهای عربی هم پیمان این کشور را در برگیرد. همچنین عربستان خود را حامی اصلی هویت سنی در جهان عرب می‌پندارد و در این راستا تلاش کرده است تا نوعی مصالحه هم با طوایف شیعی برقرار سازد و مطالبات آنها را در اقصی نقاط خاورمیانه اجابت کند.

عربستان سعودی به برقراری روابط مستحکم با ترکیه و پاکستان به‌عنوان دو هم‌پیمان سنی خود در منطقه به‌منظور حفظ موازنه قوا با ایران امید فراوانی دارد. برنامه‌ریزی عربستان موجب نوعی هماهنگی عملیاتی بین این کشور و امارات و اردن و مصر در جهت حمایت از گروه‌های طرفدار آنان در لبنان و فلسطین و عراق شده است. اما عربستان به‌هرشکل نتوانسته است سیاست سازنده‌ای در قبال دولت جدید عراق در پیش بگیرد و تنها در این زمینه از برخی از گروه‌های سنی مخالف دولت حمایت کرده است.

از سوی دیگر سازمان «القاعده» که عامل اصلی حوادثی است که منجر به تغییر و تحولات جدید در منطقه شد، در تلاش برای دستیابی به نوعی واقعیت منطقه‌ای است که با دیدگاه‌های این سازمان مطابقت داشته باشد. این سازمان تروریستی و هم‌پیمانانش امیدوار بودند، از طریق ورود امریکا به جنگ با جهان اسلام، موجی از جنبش‌های اسلامی بر ضد امریکا را ساماندهی کنند، مانند جنبش‌هایی که در نیمه اول قرن بیستم بر علیه استعمار شکل گرفت و هدف اساسی آنها سرنگونی رژیم‌های منطقه و در هم شکستن ائتلاف این رژیم‌ها با امریکا بود تا با برقراری نظم جدید منطقه‌ای در دو جهان عرب و اسلام ضدیت تام و تمام بر علیه امریکا و اسرائیل در منطقه شکل بگیرد.

در حقیقت جنگ امریکا با عراق تا حدی سازمان القاعده را جلو انداخت و موجب جذب داوطلبان جهان عرب و اسلام به این سازمان شد مضافاً بر اینکه این جنگ زمینه مانور و تحرک را برای این سازمان در اردن و عربستان سعودی و لبنان و فلسطین فراهم آورد. اما به هر حال القاعده توانست برای مدت طولانی این جایگاه را حفظ کند.

گروه‌های سنی مذهب در عراق که ابتدا از «القاعده» استقبال کردند. حضور آن را به‌عنوان یک نیروی جنگنده علیه نفوذ روزافزون گروه‌های شیعی در این کشور تلقی می‌کردند، اما هنگامی که دریافتند این سازمان طرح و برنامه مفصلی برای عراق دارد و درصدد است تا نوعی نظام اجتماعی شبیه به نظام اجتماعی «طالبان» را بر آنها تحمیل کند، از این سازمان رویگردان شدند. همچنین عربستان سعودی که به بازی با «القاعده» برای دستیابی به اهدافش در عراق معتقد بود، دریافت که این بازی خطرات زیادی دارد و لذا از تعامل با این سازمان منصرف شد، بدین ترتیب عربستان و اردن و حتی لبنانی‌ها بر علیه سلول‌ها و سازمان‌های مشابه با «القاعده» وارد عمل شدند و به مبارزه با آنها برخاستند. از سوی دیگر «القاعده» هم نتوانست به جایگاه مناسبی در میان افکار عمومی جهان عرب دست یابد، بلکه برعکس افکار عمومی جهان عرب از تندروی‌های این سازمان رو برگرداندند.

با وجودی که «القاعده» و عناصر اصول‌گرای جهادی تا حدی نفوذ خود را در پاکستان و افغانستان حفظ کرده‌اند، ولی از جایگاه قابل توجهی در جهان عرب برخوردار نیستند. اقدامات این گروه‌ها برای برقراری نظم جدید منطقه‌ای، منجر به ایجاد وضعیت بسیار خطرناکی در بعضی از مناطق عراق شد و منتج به حوادث خونینی در تعدادی از کشورهای عربی گردید. با وجود این، گروه‌های مذکور ضمن تأثیر محدود بر روند امور، همچنان حضور دارند. اکنون با کشته شدن اسامه بن لادن، بدون تردید ضربه مهلکی بر القاعده و تشکیلات آن در سراسر جهان عرب و خاورمیانه عربی وارد شده است و اکنون باید منتظر ماند و دید آیا در جریان حوادثی که در آینده رقم خواهد خورد، القاعده همچنان قادر خواهد بود خود را به‌عنوان یک تهدید جدی برای غرب و امریکا مطرح سازد؟

در حقیقت حوادث و تغییر و تحولات سال‌ها گذشته نظم قدیم خاورمیانه را نابود کرد، بدون اینکه جایگزینی برای آن ایجاد کند. بازیگران خارجی و منطقه‌ای نیز در تلاش برای تحقق نظم جدید منطقه‌ای مورد نظر خود بودند، اما هیچکدام از طرح‌ها و برنامه‌های آنها به نتیجه نرسید و ظاهراً رقابت در میان قدرت‌های رقیب همچنان در سال‌های آینده ادامه خواهد داشت.*

الف - فارسی

- بهزادی، حمید. ۱۳۵۲. *اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی*، تهران: انتشارات دهخدا.
- جعفری ولدانی، علی اصغر. ۱۳۸۲. *روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات آوای نور.
- درینیک، ژان پی یر. ۱۳۶۸. *خاورمیانه در قرن بیستم*، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- دلد، اسکندر. ۱۳۶۳. *سلطه جویان و استعمار گران در خلیج فارس*، تهران: موسسه انتشارات نوین.
- سران اتحادیه عرب. ۱۳۸۱. اسناد: بیانیه پایانی چهاردهمین اجلاس سران عرب (بیروت ۲۸ و ۲۷ مارس ۲۰۰۲)، *ضمیمه فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال نهم، شماره ۲.
- شوادران، بنجامین. ۱۳۵۴. *خاورمیانه، نفت و قدرت های بزرگ*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- عالیخانی، محمد. ۱۳۴۵. *سیاست خارجی سوریه از ۱۹۴۱ تا ۱۹۶۱*، تهران: مولف.
- کاظمی، علی اصغر. ۱۳۷۲. *روابط بین الملل در تنوری و عمل*، تهران: نشر قومس.
- لنچافسکی، جرج. ۱۳۳۷. *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه هادی جزایری، تهران: انتشارات اقبال.

ب - انگلیسی

- Bravn, Aurel. 1987. *The Middle East in Global Strategy*, New York: Westview Press.
- Bronner. Ethan. July 16, 2009. Signs of Hope Emerge in West Bank, *New York Times*, http://www.nytimes.com/2009/07/17/world/middleeast/17westbank.html?_r=3.
- Brown, Nathan.J. 2003. *Palestinian Politics After the Oslo Accords: Resuming Arab Palestine*, Berkeley, California: University of California press.
- Elshoubaki, Amr. 2008. Old Jihad New Jihad, *al-ahram Weekly*, No.886, February 28-March 5.
- Fawcett, Louise and Andrew Hurrell, eds. 1995. *Regionalism in World Politics: Regional Organization and International Order*, New York: Oxford University Press.
- Fischer, Joschka. April 30, 2008. The Emerging New Middle East, *Project Syndicate*, http://www.project_syndicate.org/commentary/fischer25/ English.

Friedman, Thomas. August 4, 2009. Green Shoots in the Palestine, **New York Times**.

Korbonski, Andrzej. 1987. **The Soviet Union and The Third Word**, New York: Cornell Univ Pr.

Lenczowski, George. 1985. **The Middle East in The World Affairs**, New York: Cornell Univ Pr.

Lindsay, James M. and Ray Takyeh. March/April 2010. After Iran Get the Bomb, **Forein Affair**, Vol. 89, No 2.

Ottaway, Marina. 2009. **Middle East Democracy Promotion is not a One-Way Street**, Carnegie Policy Brief No. 82, Washington D.C, Carengie Endowment for International Peace.

Raphaeli, Nimrod. 2008. The Growing Economic Relations Between Iran and Turkey, **Inquiry & Analysis**, No. 414, Washington D.C, Middle East Media Research Institute.

Sheehan, Edward R.F. 1976. **The Arab –Israealis and Kissinger,A Secret History of American Diplomacy in The Middle East**, New York: Readers Digest Press.

Ulrichsen, Kristian. 2009. **Gulf Security: Changing Internal and External Dynamics, working paper**, London: London School of Economics, The Center for the Study of Global Governance, Kuwait Programme on Development, Governance and Globalization in the (Persian) Gulf States.

Weiss, Micheal. June 8,2010, Palestine's Great Hope, **Slate Magazin**.

www.alghad.cim/news=219638

www.egyig.com

www.islamonline.net

Zakaria, Fareed. 2008. **The Post-American World**, New York: W.W.Norton & Company Inc.